



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### جلسه سیزدهم، سلسله جلسات طلبه تراز انقلاب اسلامی، استاد عابدینی

بحث در ارتباط با نیاز بود. بحث را در ارتباط با سردار شهیدمان و وقایعی که پیش آمده بود، تغییر موضوعی در بحث داشتیم، آن هم به مناسبت بحث بصیرتی که ممکن بود لازم باشد برای طلبه ای که میخواهد در مسیر انقلاب حرکت بکند، جای خودش را داشت. بحث نیاز چند سرفصل اساسی اش مانده است. ما سعی میکنیم خیلی در بحث نیاز باقی نمانیم. اما اگر بحث نیاز در نظام تربیت طلبگی ما هم برای شناخت خودمان و هم برای نوع کاری که باید در حوزه بکنیم و هم برای کاری که میخواهیم بعد از این در رابطه با مردم داشته باشیم، هم در رابطه با کار جامعه سازی و تمدن سازی و قدرتی که به انسان میدهد، هم در رابطه با ظهور، آنچه حقیقت نیاز انسان باشد، این ها اجابت میشود.

### عدم ادراک نیاز منجر به سرگردانی فردی و اجتماعی می شود

جریان حضرت موسی علیه السلام، اگر یادتان باشد، وقتی میخواستند وارد آن شهر بشوند، موسی علیه السلام به اینها خطاب کرد... یک پیشنهاد به دوستان میکنم. در مورد نیاز در قرآن کار نکنید. اگر کسی بتواند بحث نیاز را در قرآن کار بکند، جایزه میدهیم. آیات در مورد نیاز را از جهات متعدد نیاز، من بعضی از مدلهایش را عرض میکنم تا سوژه اش را داشته باشید. آنوقت بگردید ببینید با این نگاه چند درصد از آیات قرآن از این زمینه استفاده کرده است برای بیان. من نمیگویم چند درصد. می خواهم بگویم در رابطه با تمدن سازی و ظهور ببینید چقدر اثر دارد. وقتی موسی کلیم به اینها گفت بیایید:

**قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ<sup>۱</sup>**

میخواستند حکومت تشکیل بدهند. بنی اسرائیل از همان موقع قدرت بر تشکیل حکومت پیدا نکردند، تا امروز قدرت حکومت پیدا نکردند. الا در دوران داوود و سلیمان. اما آن هم فقط به عنوان بنی اسرائیل نبود و جریان و آن قدرت به اسم بنی اسرائیل تمام نشد. در حین حال قرآن هم تهدیدشان کردند، از آن روز تا امروز به ذلت مبتلا شدند. این فقط مخصوص بنی اسرائیل نیست. احساس نیاز نکردند به تشکیل حاکمیت. احساس نیاز نکردند، بعد از اینکه احساس نیاز نکردند، قالوا یا موسی انا لن ندخلها... یک آیه دیگری هم هست:

**وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أَدْخَرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ<sup>۲</sup>**

هم به شما نبوت داد، هم ملوکیت داد اما اینها شاکر نشدند. بعد از اینکه نعمت را نشانشان دادند، در زمان یوسف هم نبوت داشتید هم ملوکیت. حالا پس اگر آن را میخواهید، حسرت آن را دارید... چون گاهی به انسان میچشانند بعدا میگویند بیا، در این صورت اگر کسی نرود... کسی که پولدار است و فقیر میشود، احساس نداری را بیشتر میکند نسبت به کسی که از اول نداشته است. سخت تر میشود تحمل برای او. نازک نارنجی بار آمده، مبتلا میشود بیشتر بهش فشار می آید. حالا این را بهشان چشانند و یادشان است، در تاریخ شان بوده است. بعد به آن ها می گوید حالا وارد بشوید، اگر آن عزت را میخواهید، حالا خدا... با تمام معجزاتی که به اینها داده بود

**يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ<sup>۳</sup>**

۱ المائدة : ۲۴

۲ المائدة : ۲۰

۳ المائدة : ۲۱

خدا برای شما نوشته که بیایید اینجا. وقتی وعده الهی است، یعنی بیایید و تصرف میکنید. خدا گفت از نیل عبور میکنید عبور کردند. گفت فرعون را نابود میکنم، نابود کرد. آن همه معجزات را دیدند، حالا بعد از این جریانات موسی کلیم میفرماید داخل بشوید و نکند زیر بار این حرکت نروید. فتقلبوا خاسرین. قهقرا میروید.

**قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ<sup>٤</sup>**

کاری ندارند که کتب الله لکم. محاسبه شان مادی است. زور دارند، قدرت دارند، آمریکا است، کدخدا است. آن ها بروند بعد ما برویم. خالی کنند اول، بعد ما برویم. اگر رفتند، ما داخل میشویم.

**قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْكُمُ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>٥</sup>**

همیشه اینشکلی بوده، در جریان طالوت هم عده ای گفتند نمیشود. **قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ<sup>٦</sup>**. یک عده کمی گفتند **كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ**. اینجا دو گفتمان است، آنجا هم دو گفتمان بود. آنها می گویند نمی شود رفت، آنها جبار هستند، اینجا قال رجلان، اینجا دیگر یک عده هم نه، دو نفر هستند. **فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْكُمُ غَالِبُونَ** گفتند اگر وارد شدید غلبه میکنید بر آنها **وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**. ببینید نیاز اگر باشد، انسان را به حرکت وا میدارد، چیزی هم جلودارش نیست. اما اگر نیاز کم باشد، دلشان میخواهد حاکمیت را، اما چقدر می خواهند؟ به قدری که خراش نخورند، زخمی ندهند، کشته ندهند.

میشود ظهور را اینطوری خواست؟ میشود یک طلبه بگوید من میخواهم طلبه و سرباز امام زمان باشم، همه چیز مهیا باشد برایم. هر شهری میروم همه بگذارند روی سرشان من را. یک شهری بروند که من را هو بکنند نمیروم. باید بجنگند تا بتواند حرف دین خدا را تثبیت بکند. منتها نه با شمشیر. با زبان و منطق و استدلال. میگوید اینقدر حال ندارم. من حاضرم بروم مسجدشان نماز بخوانم. اما اینکه بایستم و بجنگم نه. این دو نفر، کالب بن یوحنا و یوشع بن نون بودند.

**قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ<sup>٧</sup>**

آب پاکی ریختند روی دست موسی. نه فقط آیه یأس خواندند بلکه آب پاکی را ریختند دست موسی و گفتند تا این ها هستند، به هیچ وجه داخل نمی شویم، هم لن، هم ابدًا.

**قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ<sup>٨</sup>**

خدایا من غیر خودم و برادرم اراده دیگری را حاکم نیستم. معلوم میشود که هارون چقدر تابعیتش محض بوده است که موسی کلیم با این استحکام میگوید خدایا من مالک اراده او هم هستم. یعنی مالک اخ هستم. این بزرگترین تعریف برای هارون است که نبی اولوالعزم با این اقتدار میگوید من مالک هارون هستم. یعنی اینقدر تابعیت هارون محض است.

**قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسُ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ<sup>٩</sup>**

این ورود برای اینها چهل سال حرام شد. چون ادراک نیاز نکردند. در این دورانی که ادراک نیاز نکردند، **يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ**. مبتلا به تیه شدند. تیه یعنی چی؟ سرگردانی. از صبح راه می افتادند تا شب، میرسیدند استراحت میکردند و می خوابیدند و صبح سحر بلند میشدند و میدیدند عه، این همان جایی است که دیروز صبح راه افتادند، شب رسیده بودند و همه جا را نمی دیدند. همان نقطه اند.

<sup>٤</sup> المائدة : ٢٢

<sup>٥</sup> المائدة : ٢٣

<sup>٦</sup> البقرة : ٢٤٩ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

<sup>٧</sup> المائدة : ٢٤

<sup>٨</sup> المائدة : ٢٥

<sup>٩</sup> المائدة : ٢٦

تیه مربوط به عدم نیاز است. اگر انسان نیاز نداشته باشد، سوز نداشته باشد، شب میخوابد، صبح بلند میشود، صبح میدود تا شب، فردا دوباره سر جایش است. اگر طلبه حرکتش اینطوری شد به طوری که عادت برش غلبه کرد، هر روز یک مدرج و درجه ای را طی نکرد، یک شوق و نیاز جدیدی برایش ایجاد نشد فردا صبح همانجاست. بی نیاز خوابید، سوز نداشت، اگر این نباشد، **يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ** ما دام عمره. چهل سال بود این، این حرکت اجتماعی چهل سال بود. یوشع بن نون و موسی کلیم این ها را کار کردند و آماده کردند، اما اگر خود انسان گرفتار باشد تا آخر عمر، یتیهون. پس یک تیه فردی است یک تیه اجتماعی. تیه اجتماعی، نیاز اجتماعی، تیه فردی، نیاز فردی. به موسی میگوید غصه نخور. اینها وقتی نمیخواهند، تو چرا اینقدر تاسف میخوری؟ نمیخواهند یعنی نیاز ندارند. **وَ اٰتٰلَ عَلَيْهِمْ نَبَا اٰبِي اٰدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبٰنًا فَتَقَبَّلَ مِنْ اٰحَدِهِمَا وَ لَمْ يَنْتَقِبْ مِنَ الْاٰخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ**<sup>۱۰</sup>

حالا چه خطاب به پیغمبر اکرم باشد، چه خطاب به موسی کلیم باشد، که این ها را یادآوری کن، شاید خطاب به پیغمبر باشد. پیغمبر را با جریان انبیاء... میخواست بیان بکند برای مردم که بگوید ای مردم، تمام خواست شما و حرکت شما دایره مدار نیاز است. اگر نیاز پیدا نکردید، سرگردانی است اگر نیاز پیدا کردید حرکت و رسیدن است.

### رابطه ادراک نیاز و تمدن سازی

این بیان را در قرآن رگه اش را پیدا بکنید. این بحث نیاز از آن بحث هایی است که بسیار کاربردی است در نظام وجود انسان. همه حرکت ها ماکول به این است. بزرگ و کوچک. تمدن ساز و تغییر دهنده فرد. جایی که میخواهد تمدن ساز باشد ماکول به همان حرکت اجتماعی تمدن سازی است. اگر حوزه حرکت کرد با هم با یک درد عظیم تمدنی که این سوز را داشت که بگوید ما باور داریم دین اسلام جواب به تمام نیازهای بشریت است، با یقین به این، چیزی بیش از این نیاز ندارند بشر، بالاترین جواب ها را به نیاز بشریت داده است، اگر این یقین پیش آمد، اولین اثرش این است که باید برای اینکه یقین را برای خودم ثابت بکنم، بچشم، با تمام وجود در رابطه با این قرار بگیرم. دومین اثرش این است که وقتی با این یقین کسی حرف بگذارد، اثر میگذارد.

### شما دارای چیزی هستید که قوام ذات شما به آن است

بعضی از دانشجویان می خواستند بروند خارج کشور برای تحصیل، می آمدند پیش من و می گفتند ما چکار کنیم که میخواهیم برویم خارج از کشور، یک موقعی آنجا ما را اخذ نکنند. گفتم شما دارید میروید چیزی دارید که قوام ذات آنها به آن بند است. شما دینی را دارید که آن ها در قوام ذات شان به آن نیاز دارند، اما آن ها چیزی دارند که شما فضیلت زندگی تان به آن بند است. یعنی اگر نبود، زندگی روی هوا نمی رود، سخت تر می شود و راحتی اش کمتر می شود، اما آنچه شما دارید را آنها نداشته باشند همه چیزشان بر باد است. گفتم اگر این باور را کردید، اگر رفتید پیش آن ها، با این باور در ارتباط با آن ها هیچ موقع نسبت به آنها منفعل نیستید. بلکه اثر گذارید. چون با یک یقینی رفتید که آن یقین میگوید او در ضرورت ذاتش به آن چه من دارم نیاز دارد، من در فضائل به آن نیاز دارم. خب کدام به کدام وابسته ترید؟ کدام موثرتر هستیم؟ اگر باور کردیم و حرکت کردیم، ببینید چقدر متفاوت است.

آنوقت بعضی از دوستان که رفته بودند، می گفتند وقتی با این یقین که ارتباط برقرار میکردیم، حتی استادهای ما تحت تاثیر قرار می گرفتند. تقید ما و صلابت ما را در دین داری میدیدند، خجالت نمی کشیدیم در بروز دین داری مان، آن ها تحت تاثیر قرار می گرفتند به شدت که چقدر شما با قوت دارید در این انجام عبادات تان و ظهور دین داری تان و در نگاه تان به دین هیچ چیزی مانع نیست، می گفت به شدت تحت تاثیر قرار می گرفتند. اگر ما باور کردیم که این نیاز بشریت است، آن هم نیاز ذاتی، آن هم ما داریم، حالا همینقدر که میفهمیم، همین را هم الان آن ها دستشان نیست. اگر این باور را کردیم، میدانید این چقدر برای انسان اثر بیرونی دارد در تبلیغ با مردم. اگر مردم دیدند شما یقین دارید به آن چیزی که دارید میگوید، قطعاً تاثیرش غیر از آن وقتی است که انسان فقط حرف خوب میزند ولی یقین ندارد. **لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ**<sup>۱۱</sup>. یعنی آن چیزی که آدم خودش انجام نمیدهد و یقین ندارد، آن گفتنش در حقیقت

<sup>۱۰</sup> المائدة : ۲۷

<sup>۱۱</sup> الصف : ۲ یا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ

درست نیست. البته نگید که... این ما تفعولون آنجایی هم هست که انسان قصد انجامش را هم دارد ولی حالا یک وقتی ازش فوت شده است. ما لا تفعولون، مربوط به کسی است که خودش قصد انجام ندارد.

## زنگ های هشدار نظام روحی و معنوی

اصلا یکبار قرآن را بخوانید با طمانینه با این نگاه. اینقدر آیه داریم. یک دسته آیات مربوط به ادعیه است. اصلا مکتب دعا، مکتب نیاز است. یعنی در دعا حال بروز حالت نیاز است. منتها این ادعیه ای که وارد شده در دعا، دارد به ما نیازهای حقیقی مان را تعلیم میدهد. ما در نیازهای مادی، بدن ما در نیازش زنگ دارد. صدا میکند. زنگش چیست؟ گرسنگی، خستگی، تشنگی. آدم میفهمد، حواسش جمع میشود. برای نظام روحی و معنوی انسان زنگ دارد، اما زنگ هایش هشدار دهنده اش واضح نیست. مگر کسی که کم کم عادت کند.

مثلا یک وقت هایی انسان یک حال افسردگی پیدا میکند احساس میکند یک چیزی کم دارد. این یک زنگ است. یک وقت حادثه ای پیش می آید زنگ است. یک وقت جذبه ای پیش می آید، ولی ما عادت نداریم به این زنگ ها اهمیت بدهیم، لذا روایت دارد یک کسی وقتی وقت مرگش میرسد به خدا اعتراض میکند که خدایا کاشکی قبل از مرگ به من یک ندایی میدادی، یک خبری میدادی. خدا میفرماید یادت است که فلانی مرد؟ زنگ بود، یادت است مریض شدی؟ این زنگ برای تو بود. این زنگ ها برای بیدار شدن این نیاز بود. اما چون انسان چون به شدت مشغول رفع نیازهای مادی است، این نیاز ها یک لحظه می آیند و می روند، این نیاز ها را توجه نمیکند. اثر اینها در وجود ما ماندگار نمیشود. چون بمباران نیاز مادی داریم. این را انجام میدهیم، سرما گرما تشنگی گرسنگی خستگی، همه اینها نیازهای مادی است. احاطه کرده است انسان را. این احاطه کردن باعث شده است که وقتی زنگ صدا میکند.

من در خوابگاه دانشگاهی خیلی خوابیده ام. در یک اتاقی خوابیدم، دوتا دانشجو هم خوابیده بودند، صبح ها هر روز این ها با هم دعوا داشتند. هر کدام میگفتند تو ساعت را خاموش کردی. من یک شب اتاق این ها بودم، دیدم ساعت که زنگ میزند، یکی بلندش میکند در خواب، می برد در دستش بالا، آن یکی میگرفت دستش خاموش میکرد میگذاشت بالا. بعد صبح این ها به همدیگر می گفتند تو خاموش کردی. من گفتم دعوا نکنید هر دو شریکید! این بلند میکرد میداد دست تو، تو خاموش میکردی. هیچ کدام نمیفهمیدند. زنگ هایی که در نیازهای روحی ما زده میشود از این سنخ است. کاملا زنگ میزند، خاموشش میکنیم، بعد یادمان میرود. بیدار هم نمیشویم. و الا این زنگ های بلندی که به خصوص این ایام نواخته شد، این هشدار های عظیم بود، با اینها آدم بیدار نشود، دیگر به چه زنگی باید آدم بیدار بشود؟!

عجیب است. قلوب منقلب شد. بعد چند روز بعد یک عده ای شروع کنند یک حرف هایی... حتی عکس سردار را پاره کنند. این دیگر خیلی... اینقدر قلب در غفلت؟ در عناد؟ اینقدر بیچاره؟ پرچم ایران را بگذارند روی جنازه فرزندشان، بعد آنقدر طرف ناراحت باشد که پرچم را بکند بگوید نمیخواهد. البته ممکن است این حال باشد و بعدا پشیمان بشود. اما آنقدر غفلت و غضب و شهوت آدم را جذب میکند که انسان را از منطق عقل دور میکند. آن وقت فرع و اصل را از دست میدهد.

امام صادق علیه السلام فرمودند اگر میخواهید رفیق انتخاب کنید، سه بار عصبانیتش را ببینید، نه اینکه عصبانی اش بکنید. اگر دیدید در حالت عصبانیت از تعادل خارج نمیشود، این یلیق بالرفاقه. در حالت عادی احترام مهم نیست. جایی که در فشار انسان میتواند خودش را کنترل کند... ولی در حالت فشار خودش را میریزد بیرون. غفلت از کنترل کننده هاست. یک دفعه حقیقتش آشکار میشود.

## مکتب دعا؛ مکتب نیاز

اگر این نگاه را داشته باشیم، مکتب دعا مکتبی است که میخواهد نیازهای حقیقی و واقعی ما را آشکار کند. حالا ببینید مکتب دعا چقدر کار ازش می آید. تا میرساند اوج دعا که انسان را با توحید محض که آن حقیقت حقیقت انسان باشد، تا آنجا در دعا می آید. از این نیاز مادی هست، از این نیاز مادی آغاز میشود، اینجا هست در مکتب دعا، موسی کلیم گفت خدایا من چی بخواهم از شما؟ گفت حتی ملح عجین و علف شاة را از من بخواه. خواست از خدا جزء و کل ندارد. اینطور نیست که بگوید اجزائش را خودم فراهم میکنم،

سخت هایش را از خدا. اگر این شکلی گفت، شرک است. چون آنطور معنایش این میشود که اینجا میتوانم روی پایم بایستم، نه به ما گفتند جزء و کل را از ما بخواهید، چون هر حاجتی برای ارتباط با رافع نیاز است.

## اولین پایه همه مقامات؛ عبد بودن

ابراهیم خلیل خیلی زیباست، **اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا**<sup>۱۲</sup>، همینطور تا آخر که خلیل و امام است. عبد بودن اولین پایه همه مقامات است. همه مقامات نبوت و رسالت و خلت و امامت پایه اش عبد بودن است. عبد یعنی محتاج. یعنی فقیر. لذا دائماً به پیغمبر در تشهد در نماز میگوییم اشهد ان محمدا عبده و رسوله. علت رسالت چیست؟ عبودیت است. عبودیت یعنی چی؟ ادراک فقر. هر چقدر میخواهد آدم بزرگ بشود...

بزرگی افراد به بزرگی ادراک فقرشان است. به بزرگی احساس نیاز است. اگر این را باور کردیم، اگر یک جایی دیدیم احساس نیاز نداریم، ترس فرا میگیرد و وجودمان را که چرا؟ اگر دیدیم احساس نیاز درمان کم رنگ است... لذا ببینید، خدای سبحان کاری کرده است...

## رسیدن از درک عبودیت در علم، به عبودیت درباره خدای سبحان

حقیقت علم چیست؟ حقیقت علم تسلیم در برابر قواعد هستی است. یعنی باور کردن به اینکه خدا حاکم است و ما محتاج. اگر ما مطابق قواعد علم حرکت کردیم میتوانیم تصرف بکنیم. یعنی علم حقایقش این است که در هستی سلطه دارد این قاعده. ما کشفش کردیم. ما ایجادش نکردیم. ما میرسیم به اینکه این قاعده در عالم سلطه دارد. بعد تسلیمش می‌شویم. کسی که کارشناسی دارد در علم، با کسی که کارشناسی ارشد دارد، با کسی که دکتری دارد، فرقی در تسلیمشان است. یکی تسلیم ۱۰۰ قانون است، یکی تسلیم ۴۰۰ قانون، یکی تسلیم ۱۰۰۰ قانون. هر چقدر تسلیم تر، قدرت تصرف بیشتر. عبودیت در علم... همه می‌بینند که عبودیت در علم باعث تصرف و سلطه است. اما عبودیت درباره خدای سبحان است، از این به آن منتقل نمیشوند که این عبودیت است که همه تسلط و سلطه را می‌آورد. انسان نیاز اصلی اش به چیست؟ **هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى**<sup>۱۳</sup> بقا و قدرت و ملک لایبلی. این دو تا نیاز دائمی انسان است و فطرت انسان همیشه طلب دارد، درست هم هست و خدا هم قرار داده است که هم بقا بخواهد، هم ملک لایبلی. سلطنت بلامنازع. اراده اش حاکم باشد، بگوید این بشود. **إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**<sup>۱۴</sup>. این توانایی است که خدا برای انسان قرار داده به اینجا برسد و انسان این را میخواهد. لذا ناکامی‌های انسان برای این است که اراده هایش به تحقق نرسد. خدا می‌گوید اگر تو آمدی پیش من، **عَبْدِي أَطْعَمَنِي أَجْعَلُكَ مِثْلِي**<sup>۱۵</sup>، که آن بشود چی؟ **إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**.

## فقر به نامتناهی؛ عین غنی

اگر ما این نیاز و فقر و اطاعت و تبعیت را باور کردیم که فقر به نامتناهی عین غناست. نیاز به نامتناهی عین غناست. نیاز فقیر به فقیر زشت است. **أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهٌُ مِنْ رَأْيِهِ وَصَلَةٌ مِنْ عَقْلِهِ**<sup>۱۶</sup> اگر محتاجی از محتاج دیگری سوال کرد، خب این

<sup>۱۲</sup> الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۵:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلاً وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلاً قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ فَمِنْ عَظَمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ وَمِنْ دُرِّيِّي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ قَالَ لَا يَكُونُ الشَّفِيهَ إِمَامَ النَّبِيِّ.

<sup>۱۳</sup> طه: ۱۲۰ فَوْسَوْسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى

<sup>۱۴</sup> يس: ۸۲ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

<sup>۱۵</sup> الجواهر السننية في الأحاديث القدسية (كليات حديث قدسي)، ص: ۷۰۹:

وروى الحافظ البرسي قال: ورد في الحديث القدسي عن الربِّ العليِّ أنه يقول: عبدِي أَطْعَمَنِي أَجْعَلُكَ مِثْلِي، أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَجْعَلُكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ، أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَجْعَلُكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ، أَنَا مَهْمَا أَشَاءَ يَكُونُ أَجْعَلُكَ مَهْمَا تَشَاءُ يَكُونُ.

<sup>۱۶</sup> الصحيفة السجادية، ص: ۱۳۴:

(۲۸) (وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَفَرِّعًا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ)

سفییهانه است، محتاج برود در خانه محتاج چه بگوید؟! او هم محتاج است. اما جایی که انسان با احتیاجش در خانه نامتناهی برود، خودش را ضمیمه کرده است، مستند کرده است به نامتناهی. هر عددی ضرب در نامتناهی میشود نامتناهی. میشود غنا. **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ** <sup>۱۷</sup>. احساس بی نیازی که میکند طغیان میکند. مقابلش میشود چی؟ عکس نقیضش بکنید، علت طغیان بی نیازی است. نتیجه اش میشود چی؟ فقر و ادراک نیاز، عبودیت می آورد. این طغیان نیست، این اعتدال است، این رشد است. طغیان یعنی ساقط شدن. از اعتدال خارج شدن. اگر انسان میخواهد به اعتدال و رشد برسد راهش عبودیت و فقر است. هر چقدر در وجودمان میل داریم، دوست داریم، ابتدایش ممکن است تصنعی باشد، ولی کم کم به واقعیت میرسد، هر چیزی را به خدا نسبت بدهد، کم کم باور میشود. تلقین است. یواش یواش باور میشود. مثل بچه ای که می خواهد حرف زدن یاد بگیرد، صدبار بهش میگویند بگو بابا، تا بتواند بگوید. آدم باید به نفسش بیاوراند که خدا در کار است، خدا در کار است، خدا رحمت کند آیت الله بهاء الدینی را که ایشان میفرمودند این دستگاه خداست. آیت الله حسن زاده میفرمودند آدم باید باور کند که خداست که دارد خدایی میکند. یعنی در هر حرکتی ببینیم خدا دارد خدایی میکند. اگر در هر حرکتی دیدیم خدا دارد خدایی می کند، با آنجایی که خودمان را میبینیم چقدر متفاوت است؟

### بدبختی ما؛ حد خوردن اذن و اجابت الهی توسط ما

این نکته را من در درس تفسیر یا درس دیگری بود، گفتم، که وقتی خدا به ما میدهد، ما مقیدش میکنیم. خدا دائما مشغول اجابت با ماست. هر کاری که میکنیم یک اجابت از جانب خداست. اذن الهی و اجابت الهی است. خوردن و خوابیدن و نشستن و برخاستن ما، هر کلمه ای که از زبان ما جاری می شود، به اذن و اجابت الهی جاری میشود. به اذن است چون تا او اذن ندهد امکان ندارد. اجابت است، چون یک حاجتی از من است. دوست دارم حرف بزوم، این حاجت من است. این حاجت اجابت میشود حرف زدن تحقق پیدا میکند. میخواهم بخوابم، اجابت است. این نیاز بدن من را اگر خدا اجابت نکند خواب بر انسان مستولی نمیشود. این حاجت انسان است. اگر باور کردیم در هر حاجتی اذن الهی و اجابت الهی است، اجابت الهی... نکته اش این است که اجابت الهی وقتی از جانب خدا دارد اجابت میشود حدش من نیستم. چون کی دارد اجابت میکند؟ خدا دارد اجابت میکند. من در گرفتن حد میزنم بهش. خیلی تعبیر بلندی است. هر اجابتی از حق نفس بعد نفس که از جانب خدا به ما اعطا میشود، هر نفس بعد نفس از جانب معطی و محیی و مجیب به ما القا شده است. آن در حد مجیب است. ولی من فقط در حد یک نفس زدن بدن این را می گیرم و اخذ می کنم. کسی که همین نفس را در حد مجیب میبیند تفاوتش در چیست با من؟ نفس کشیدنش فرق میکند؟ نه. نگاهش با من فرق میکند. یکی می آورد در حد فرشی و از اینجا خارج نمیشود. آن میبرد در حد عرشی که هر نفس کشیدنش میشود حشر با اسم محیی. خیلی عجیب است، حیات بعد حیات. میدانید در هر فعلمان چقدر داریم از دست میدهیم؟ مثالی که در روایت هست، صبح هم عرض کردم که وقتی چشمه جوشید، هاجر سلام الله علیها دورش را سنگچین کرد. امام صادق فرمود اگر دورش را سنگچین نکرده بود، این آب جاری می شد الی یوم القيامة، اما چون دورش را سنگچین کرد، جوشش دارد اما جاری نیست. اجابت های خدا اینطوری است، الی یوم القيامة است، اما ما حد میزنیم به خودمان، به زمان خودمان. اگر این باور را کردیم، هر علمی که در وجودمان ایجاد میشود، چون داریم که شما صغری و کبری را میچینید، اما معرفت را خدا اعطا میکند، فعل را شما دنبالش هستید ولی حقیقت فعل از خدا صادر میشود. اگر حقیقت فعل و حقیقت علم و معرفت از جانب خدا صادر بشود و ما حد زنیم، یا بگوییم خدایا اگر حد میزنیم چون بیش از این معرفت

(۱) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْطَاعِي إِلَيْكَ (۲) وَأَقْبَلْتُ بِكُلِّي عَلَيْكَ (۳) وَصَرَفْتُ وَجْهِي عَمَّنْ يَخْتِاجُ إِلَيَّ رَفْدِكَ (۴) وَقَلْبْتُ مَسْأَلَتِي عَمَّنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَن فُطْلِكَ (۵) وَرَأَيْتُ أَنْ تَلْبَّ الْمَخْتِاجِ إِلَى الْمُخْتِاجِ سَفَهٌ مِنْ رَأْيِهِ وَضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ. (۶) فَكَمْ قَدْ رَأَيْتُ - يَا إِلَهِي - مِنْ أَنْاسٍ طَلَبُوا الْعِرَّ بِغَيْرِكَ فَذَلُّوا، وَرَأَمُوا الثَّرْوَةَ مِنْ سِوَاكَ فَافْتَقَرُوا، وَحَافِلُوا الْاِزْتِنَاعَ فَانْتَضَعُوا، (۷) فَصَحَّ بِمُعَايَنَةِ أَمْثَالِهِمْ حَازِمٌ وَفَقَهُ اعْتِبَارَهُ، وَارْشَدَهُ إِلَى طَرِيقِ صَوَابِهِ احْتِيَازَهُ. (۸) فَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ دُونَ كُلِّ مَسْئُولٍ مَوْضِعُ مَسْأَلَتِي، وَدُونَ كُلِّ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَوَلِيٌّ حَاجَتِي (۹) أَنْتَ الْمَخْصُوصُ قَبْلَ كُلِّ مَدْعُوٍّ بِدَعْوَتِي، لَا يَشْرُكَكَ أَحَدٌ فِي رَجَائِي، وَلَا يَتَّفِقُ أَحَدٌ مَعَكَ فِي دُعَائِي، وَلَا يَنْظِمُهُ وَإِيَّاكَ بِنَدَائِي، (۱۰) لَكَ - يَا إِلَهِي - وَخِدَائِي الْعَدَدُ، وَمَلَكَةُ الْقُدْرَةِ الصَّمَدُ، وَفَضِيلَةُ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةُ، وَدَرَجَةُ الْعُلُوِّ وَالرَّفْعَةِ. (۱۱) وَمَنْ سِوَاكَ مَرْخُومٌ فِي عُمُرِهِ، مَغْلُوبٌ عَلَى أَمْرِهِ، مَقْهُورٌ عَلَى شَأْنِهِ، مُخْتَلِفٌ الْحَالَاتِ، مُتَنَقِّلٌ فِي الصِّفَاتِ (۱۲) فَتَعَالَيْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَالْأَصْدَادِ، وَتَكَبَّرْتَ عَنِ الْأَمْثَالِ وَالْأَنْدَادِ، فَسَبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.



نداریم اما میدانیم که این لا حد است هر چند حد میزنیم. یعنی تسبیح و تنزیه. در عین اینکه با حد خودمان میگیریم اما میدانیم که این حد ما محدودش نکند. چون ما میدانیم این لا حد است. ما اینقدر میفهمیم. این هم خیلی عظیم است. باعث میشود راهش را نبندیم، هر چند الان نگرفتیمش، همیشه راهش باز است. هر چقدر بالاتر رشد کنید این حقیقت در آن رتبه قرار بگیرد چون راهش باز است. اما اگر حد زدیم. خوردن و خوابیدنمان شد خوردن و خوابیدن عادی، اگر نمازمان شد حد ما، مثل سنگچین کردن میشود. اگر سنگچین نمیکردیم این جریان داشت. نیاز میخواید ما را با اسماء الهی که مجیب است، محی است، مالک است، مبقی است، هر کاری از ما، می خواهد با یک اسمی از اسماء میخواید ما را محشور بکنند، اما ما این اسم را نازلش میکنیم، نازلش می کنیم، در نازلترین ظهورش که همین ظهور مادی ما باشد.

## **باور کنیم که خداست که دارد خدایی می کند**

من می گویم ما اگر جای خدا بودیم... یک دفعه یک جایی یک بحثی را داشتم گفتم به دوستان، اگر ما جای خدا بودیم در این کار چکار میکردیم؟ نگاه بکنید منتهی نگاه شخصی نکنید. آنقدر جالب بود حرف هایی که میزدن، می نوشتن همه رو. شاید برای ۲۰ سال پیش باشد. یک جلسه دانشجویی بود. جاهایی که میگویند چرا اینطوری است. یک کاری بکنید این اشکالات نباشد. باور بکنید به صورت طبیعی آخرش میرسیدند همه به اینکه همینی که شده است بهتر است. بدون اینکه من بگویم، اولش با یک شور و فطوری که اگر قدرت مطلق بودیم و علم مطلق بودیم... چون قابل تعارض ایجاد میکند، نه اینکه فاعل نقص داشته باشد. اگر تو میخواهی با این قابل کار بکنی، باید در حد قابل... اگر این قابل هر چقدر ظرفیتش را بیاورد بالاتر، تعارض کمتر میشود، بهر مندی بالاتر میرود. طلبه آمده این را تمرین کند با خدا و این ظرفیت را بالا ببرد بعد برود به مردم بگوید خداست که دارد خدایی میکند. اگر ما خودمان حرکتیمان در حد جسم است، بعد به مردم بگوییم، مردم! خداست که دارد خدایی میکند، این چه خدایی است که دارد خدایی میکند با این حرکت های ما.

## **تنهایی چیزی که کار ارزش برمی آید؛ گدایی در درگاه خدا**

هر نیازی میخواید ما را به رافع نیاز وصل کند. وصل به رافع نیاز یعنی وصل به مطلق نامتناهی. اگر ما زبان شکر داشتیم، چطور به دست و پای نیاز می افتادیم و شاکرش میشدیم که تو میخواهی ما را وصل کنی به نامتناهی. یعنی اگر به ما بگویند راه که میروی، میرساند شما را به یک خزینه عظیم. چقدر با شوق در مسیر حرکت میکنیم؟ نیاز راه رسیدن به خزائن نامتناهی است. چون راه ارتباط با رافع نیاز است. راهی به سوی نامتناهی به غیر از نیاز نیست. هیچ راه دیگری نیست. همه راه ها به سوی خدا بسته است مگر از راه نیاز. چون چیزی راه به آنجا ندارد. فقط گدایی و عجز و نیاز به درگاه خدا کار ارزش می آید. اگر ده درجه نیاز شدی، ده درجه اجابت میشوی. اگر شدی صد درجه نیاز، صد درجه اجابت میشوی. اما اگر کسی با استغناء و دارایی بخواید برود، هیچی نیست، چیزی بهش نمیدهند. چون طلب ندارد. اگر به دارایی رسید میشود طغیان. اگر احساس دارایی کرد میشود طغیان. اگر احساس بیچارگی کرد میشود کمال. لذا پیغمبر اکرم فرمود بهترین اسمی که دوست دارم من را با آن صدا کنید، یا عبده است. دائم میگویم اشهد ان محمدا عبده و رسوله.

## **بعضی آیات مربوط به نیاز و فقط ما**

حالا من چند تا آیه می خوانم، تا دوستان مدل هایش را بگیرند و دنبالش بروند.

**اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ<sup>۱۸</sup>**  
خدا انسان را از ضعف خلق کرده است، خیلی تعبیر زیبایی است، خلق الانسان ضعیفا، این ها صفت مدح است یا صفت ذم است؟ صفت مدح است. الله الذی خلقکم... چون دارد به خدا نسبت میدهد. صفت مدح است یعنی این ضعف اجابت میخواید. یعنی بعد از

<sup>۱۸</sup> الروم : ۵۴

اینکه این ضعف به قوت تبدیل می شود، دوباره انسان را ضعیف میکند که نکند دوباره سرکش بشود. **وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ ۱۹.** خود این نکس و شکستگی دوران تضرع و بیچارگی بالاتر است. اصلاً خدا چه کرده است با ما، همه وسائل را فراهم کرده است... می فرماید **لَوْ لَا ثَلَاثٌ فِي ابْنِ آدَمَ مَا طَاطَأَ رَأْسُهُ شَيْءًا، الْمَرَضُ وَالْفَقْرُ وَالْمَوْتُ ۲۰.** اگر نبود سه چیز، اصلاً بنی آدم سرش را در مقابل هیچ چیزی فرود نمی آورد، ترس دائم از مرض و فقر و موت، **وَمَعَهُنَّ لَوُتَابٌ.** یعنی با همه این سه تا باز... یعنی آن پولدار پولدار هم از موت میترسد. میداند که سراغش می آید. حالا او از موت میترسد، این کلام سردار شهید ابومهدی مهندس را ببینید، من خیلی خوشم آمد، دیدم قشنگ هم گفت، **كَفَى بِالْأَجَلِ حَارِسًا ۲۱.** گفت نمیترسیدید؟ گفت کفی بالاجل حارسا. موت ما معلوم است کی است دیگر. اگر معلوم است، همان میشود نگهبان ما. چون زودتر از آن نمیرویم. خیلی حرف قشنگی است. به جای اینکه مرگ سبب ترس بشود، میشود نگهبان انسان. کفی بالاجل حارسا. نگهبان انسان باشد. کلمات حضرات معصومین چقدر بلند است؟ از صنایع اعداد استفاده میکنند. همه از مرگ میترسند. حضرت میفرماید کفی بالاجل حارسا. در قرآن دارد **تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا ۲۲.** وقتی وقت مرگ می رسد، رسل حافظه او، همان هایی که آیه می فرماید این ها حافظش هستند و بعد آیه دیگر می فرماید همان هایی که حافظش هستند، **وَإِنَّ عَلَيْنَكُمْ لِحَافِظِينَ ۲۳،** ملائکه حافظین هستند، بعد در روایت دارد که همان ملکه حفظه میشوند ملائکه متوفیه. همان هایی که تا الان نگهش می داشتند، می شوند ملائکه متوفیه. خیلی جالب است. خیلی جالب است، کفی بالاجل حارسا. بعد آیه بعد می فرماید ان القوة لله جميعا. قوت را آدم باید با قوت بگوید! **أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۲۴.** مرحوم علامه میفرماید این آیه و یکی دو آیه دیگر، معرفت نفس از طریق این آیات است. اگر انسان این آیه را باور کند، همه چیز در وجودش از اغیار فرو می ریزد. **إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۲۵.** دو سه آیه است که اگر در وجود انسان جا بگیرد همه اغیار فرو میریزند. **لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ،** بعد دارد **وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ ۲۶،** دوباره عده ای به پیری می رسند، **لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا،** دوباره به نادانی می رسند بعد از اینکه مدتی می دانستند. **بعد أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا ۲۷،** این عین نیاز نیست؟! **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ**

۱۹ یس : ۶۸ و مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ

۲۰ الخصال، ج ۱، ص: ۱۱۳:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ لَا ثَلَاثٌ فِي ابْنِ آدَمَ مَا طَاطَأَ رَأْسُهُ شَيْءًا ۲۰ الْمَرَضُ وَالْفَقْرُ وَالْمَوْتُ كُلُّهُمْ فِيهِ وَإِنَّ مَعَهُنَّ لَوُتَابًا.

۲۱ التوحيد (للسدوق)، ص: ۳۶۷ و ۳۶۸:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ زِيَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا مَرْوَانَ بْنَ مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي حَيَّانَ التَّمِيمِيِّ ۲۱ عَنْ أَبِيهِ وَكَانَ مَعَ عَلِيِّ ع يَوْمَ صِفِّينَ وَفِيمَا بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ: بَيْنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يُعَمِّيُ الْكُتَابِ يَوْمَ صِفِّينَ وَمُعَاوِيَةَ مُسْتَقْبِلُهُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ بِنَاكُلٍ تَحْتَهُ تَأْكُلُ وَعَلِيُّ ع عَلَى فَرَسٍ رَسُولِ اللَّهِ ص الْمُرْتَجِزِ وَبِيَدِهِ حِزْبَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ مُتَقَلِّدٌ سَبِيحَةَ ذُو الْفَقَارِ ۲۱ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ اخْتَرَسَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّا نَخْشَى أَنْ يَغْتَالَكَ هَذَا الْمَلْعُونُ فَقَالَ ع لَيْنَ قُلْتُ ذَلِكَ إِنَّهُ غَيْرُ مَأْمُونٍ عَلَى دِينِهِ وَإِنَّهُ لَأَشَقَى الْقَاسِطِينَ وَالْعُنُ الْخَارِجِينَ عَلَى الْأَيْمَةِ الْمُهْتَدِينَ وَ لَكِنْ كَفَى بِالْأَجَلِ حَارِسًا لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَ مَعَهُ مَلَائِكَةٌ حَفَظَةٌ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَنْ يَتَرَدَّى فِي بئرٍ أَوْ يَقَعَ عَلَيْهِ حَائِطٌ أَوْ يُصِيبَهُ سُوءٌ فَإِذَا حَانَ أَجَلُهُ خَلَوْا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا يُصِيبُهُ وَ كَذَلِكَ أَنَا إِذَا حَانَ أَجَلِي انْبَعَثَ أَشْقَاهَا ۲۱ فَخَصَّصَ هَذِهِ مِنْ هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ عَهْدًا مَعْهُدًا وَ وَعْدًا غَيْرَ مَكْدُوبٍ.

۲۲ الأنعام : ۶۱ وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسَلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةٌ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ

۲۳ الانفطار : ۱۰

۲۴ البقرة : ۱۶۵ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشُدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ بَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ

۲۵ النساء : ۱۳۹ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَتَّبِعُونَ عُنْدَهُمُ الْعِرَّةَ فَإِنَّ الْعِرَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا  
يونس : ۶۵ وَ لَا يَخْرُجُ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِرَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

۲۶ النحل : ۷۰ وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ

الحج : ۵ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنَبِّئَنَّكُمْ وَ نُفِّرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً إِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ

۲۷ النحل : ۷۸ وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ



**الْعَنِي الْحَمِيد<sup>۲۸</sup>**، دسته دسته دارم می گویم، **رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِير<sup>۲۹</sup>**، به چی محتاج بود؟ به یک قرص نان، موسی کلیم وقتی کنار آن چاه بود. خیلی جالب است. یعنی یک لقمه نان بردش در خانه کی... نگفت کی به من یک لقمه نان میدهد. یک دفعه محشور میشود با رب. همین هایی که بدن قبلا حاجب بود، غافلش میکرد حاجت های بدنی، همین ها حرکت دهنده میشود به آن حقیقت. همه نیازها میبرد آنجا. طلبه باید وجودش به این سمت حرکت کند. خودش را کم کم عادت بدهد که ببیند همه نیازها دارد میبرد او را سمت خدا.

**يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ<sup>۳۰</sup>**. همه هستی دارند خدا را میخوانند، تقاضا دارند، آن هم دائما در حال اجابت است. اجابت حق هم ... هو فی شأن. نمیفرماید جودش فی شأن. نمیفرماید .. مبدئیت همه اجابت ها از آنجا نشات میگیرد. خیلی عظیم است. ما در اجابت محشور با این لایه آخرین سطحی اش میشویم. آن از آنجا آمده است. هر اجابتی از اوج ملکوت و جبروت و اوج اسماء الهی نازل شده است اگر آدم اینطوری ببیند، هر چیزی که دارد به او میرسد، اجابت بعد اجابت، از قدرت راه رفتن تا خوابیدن، خوردن، مطالعه کردن، علم، عبادت، میبیند تحفه از مرتبه اوست. هو فی شأن. اگر حد نزنند به این، بگوید خدایا اینقدر میفهمم، ولی میدانم از آنجاست. چقدر انسان را الهی میکند؟

### قرب مساوی مطلق بی نهایت با همه

من توانستم این مساله الهیت را در اینجا با این بیان اشباعش بکنم؟ که یکمی از افلا از جهت مفهومی منتقل بشویم. یا می فرماید **إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ<sup>۳۱</sup>**.

اگر کسی دعا نکند، سیدخلون فی جهنم داخرین، یعنی خوارش میکنم. دعا کردن و تذلل پیش خدا عزت می آورد. دعا نکردن در درگاه الهی، خواری می آورد. **ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**، یا می فرماید که **إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ<sup>۳۲</sup>** آدم از مظلومیت خدا غصه میخورد. خدا خودش را اینطوری در دسترس ما قرار داده در حال اجابت. و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب. اصلا جای دوری نمیخواهد برود.

مرحوم ابن فهد می فرماید قریب در اینجا قرب مطلق بی نهایت است با هر چیزی است که حد ندارد. با همه یکسان، مساوی است و حد ندارد. **أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ**. شرطش فقط خواستن و اظهار نیاز است. اجیب دعوة الداع اذا دعان. چیزی بیش از این نمیخواهد. **فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَليُؤْمِنُوا بي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ**، پس اجابت بکنید، پس ایمان بیاورید.

قبل از اینکه ما این را با خودمان تمرین کنیم نمیشود به مردم گفت. مردم باور می خواهند از ما، حرف نمیخواهند. طلبه واقعا باید این ها را در وجودش تمرین کند، مرتبه ای اش را تثبیت بکند. تا این ها نشود، حرف بی عمل که اثری ندارد. اینطور الهیت را برای ما دسترس قرار دادند و نزدیک و انسان اینطور غافل.

### تقاضای استاد

حالا تقاضای من این است که دوستان روی آیات نیاز کار بکنند. برای خودشان اول ببینند خیلی خوب است، تاثیر در وجودشان بگذارد، جمع کنید. آیات نیاز را جمع کنید. بعد می فهمید آخرش مجبورید همه قرآن را باید جمع کنید. هی سعه پیدا میکنید. بعد میبینید عجب بابی شد. همه اش باب نیاز است. یا اجابت است، یا نیاز است. یا دارد یاد میدهد چطوری بخوانید. یا دارد نشان میدهد نعمت این است. بخوانید. لذا تمام قصه انبیاء، بیان آنچه مربوط به انبیاء است، نشان میدهد اجابت است. آنچه مربوط به دعوتشان است راه نیاز است. آئی که مربوط به جهنم است، همه اش میخواهد بگوید حواستان باشد اگر نیازتان ابراز نشود، میشود آنجا نتیجه اش، لیطغی

<sup>۲۸</sup> فاطر : ۱۵

<sup>۲۹</sup> القصص : ۲۴ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظَّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِير

<sup>۳۰</sup> الرحمن : ۲۹

<sup>۳۱</sup> غافر : ۶۰ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ

<sup>۳۲</sup> البقرة : ۱۸۶ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَسْتَجِبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَليُؤْمِنُوا بي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ

ان رآه استغنى. اهل جهنم كسانى هستند كه خودشان را مستغنى دیدند. ببینیم چقدر اهل استغناء هستیم. منتهی برای مردم وقتى آدم میخواهد بگوید باید بگویی نیاز به خدا، عین غناء است، عین عزت است.

لذا آن روایت شریف هست كه حاجتت را از هر كسى میخواهى بخواه، **اِحْتَجَّ إِلَى مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَسِيرُهُ**<sup>۳۳</sup>، اما در عین حال كه تو حاجتت را خواستی، تو اسیر او میشوی. اما از خدا كه خواستی، عزیز میشوی. آدم از خدا بخواهد، عزیز میشود. چون ضربدر نامتناهی میشود. اما از غیر كه بخواهد اسیر میشود، چون منت است دیگر، یا دارد **و افتقر الى من شئت فانت اسيره.**

ان شاء الله خدای سبحان عزت ارتباط با خودش را، اوج نیاز ارتباط با خودش را در وجود ما قرار بدهد. صبح كه از خواب بلند میشویم احساس كنیم اولین كسى كه دوست داریم اسمش را ببریم، خداست و نیاز به او داریم، به جای اینکه گوشى مان را نگاه كنیم، آخرین كسى كه میخواهیم بخواهیم یاد او باشیم كه خدایا این خواب من ممكن است آخرین لحظات من باشد و من به تو محتاجم. اگر در پرتو عزت تو خوابیدم عزیزم. بیدار هم نشوم با عزت هستم. اما اگر آخرین نگاهش گوشى اش بود، اگر بمیرد گوشى اش است، المرء يحشر مع من احب ولو كان حجرا. ببینیم چى دوست داریم. چى دوست داریم، عملی است. ان شاء الله حشرمان دائما با خدای سبحان باشد و قلب مان دائما یاد خدا و محتاج او خودمان را ببینیم.



<sup>۳۳</sup> مجموعه ورام، ج ۱، ص: ۱۶۹:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عِ اسْتَعْنَى عَمَّنْ شِئْتَ فَأَنْتَ نَظِيرُهُ وَ اِحْتَجَّ إِلَى مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَسِيرُهُ وَ أَحْسِنَ إِلَى مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَمِيرُهُ.

الخصال، ج ۲، ص: ۴۲۰:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ حَمْزَةَ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّبْرِيُّ عَنْ سَهْلِ أَبِي عُمَرَ<sup>۳۳</sup> قَالَ حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ أَبِي زَائِدَةَ عَنْ عَامِرِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: تَكَلَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِ بِتِسْعِ كَلِمَاتٍ اِزْتَجَلْنَ اِزْتِجَالًا فَقَدْ اُنْ عِيُونَ الْبَلَاغَةَ وَ اَيْتَمَنَ جَوَاهِرَ الْحِكْمَةِ وَ قَطَعْنَ جَمِيعَ الْأَنْامِ عَنِ اللَّخَاقِ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْمُنَاجَاةِ وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْحِكْمَةِ وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْأَدَبِ فَأَمَّا اللَّاتِي فِي الْمُنَاجَاةِ فَقَالَ إِلَهِي كَفَى لِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ وَ أَمَّا اللَّاتِي فِي الْحِكْمَةِ فَقَالَ قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ وَ مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ وَ أَمَّا اللَّاتِي فِي الْأَدَبِ فَقَالَ امْنُ<sup>۳۳</sup> عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرُهُ وَ اِحْتَجَّ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرُهُ وَ اسْتَعْنَى عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرُهُ.